

حدود و امکانات عمل اتحادیه صنفی

پری اندرسون

فهرست

حدود و امکانات عمل اتحادیه های صنفی

محدودیت ها و انتقادها

دست اندازی به حیطة نظارت

اشغال کارخانه ها

اعتصاب عمومی

جا به جایی نقش ها: احزاب و اتحادیه ها

آینده

۱- پیکارجویی صنعتی

۲- منطق سیاسی

حدود و امکانات عمل اتحادیه های صنفی

نقش اتحادیه های صنفی در يك جنبش سوسیالیستی چیست؟ توان آنها برای عمل انقلابی چیست؟ چه روابطی باید میان طبقه، اتحادیه و حزب سیاسی برقرار باشد؟ این پرسش ها همواره در کانون تنوری سوسیالیستی بوده است. امروزه این گونه پرسش ها در بریتانیا مسکوت مانده است؛ حمله سیستماتیک حکومت حزب کارگر ظاهراً آنها را به پهنه گمان پردازی رانده است. بدیهی است که وظیفه تك تك سوسیالیست ها در حال حاضر عبارتست از دفاع قاطع و صریح از این آزادی ابتدائی که اتحادیه های صنفی همچون نهادهای مستقل حق وجود داشته باشند. این بدان معنی نیست که سوسیالیست ها بحث اساسی پیرامون رابطه دراز مدت میان اتحادیه گرانی (تریونیسم) و سوسیالیسم را به زمان نامعلومی موکول کنند. درست برعکس، نیروهای چپ تنها به کمک بینش روشن و آگاهانه از جایگاه ویژه اتحادیه ها در جنبش سوسیالیستی است که امکان بیشتری خواهند داشت در برابر کوشش های کنونی برای از میان بردن اتحادیه های صنفی بریتانیا مقاومت کنند.

محدودیت ها و انتقادات

از زمان نین به بعد، آغازگاه همه تنوری های شکفته سوسیالیستی تأکید بر محدودیت های گریزناپذیر عمل اتحادیه صنفی در جامعه سرمایه داری بوده است. این تأکید نتیجه مبارزه با اشکال گوناگون سندیکالیسم و جنبش های خودانگیخته ای است که ویژه نهضت کارگری اروپا در سال های نخست این قرن بود. اعتقاد به اتحادیه های صنفی به عنوان ابزار برگزیده تحقق سوسیالیسم، مهمترین اصل سندیکالیسم بود. که تعبیری انقلابی از اتکاء صرف به اتحادیه های صنفی به شمار

می رفت. از دیدگاه این سنت، که نمایندگان برجسته آن دولنون (Delon)، سورل (Sorel) و مان (Mann) بودند، سلاح از میان برداشتن جامعه سرمایه داری اعتصاب عمومی بود. نوع رفرمیستی [اتکاء محض به اتحادیه صنفی] صرفاً این بود که بدون لزوم کوچکترین تغییری در ساخت اجتماعی قدرت، خواست های دست مزدی اتحادیه ها می تواند عاقبت به دگرگونی شرایط طبقه کارگر بینجامد. هر دو گرایش از سوی گرایش اصلی سوسیالیسم اروپای آن زمان رد شد. مارکس، لنین، گرامشی هر سه همواره تأکید می کردند که اتحادیه های صنفی نمی توانند به تنهایی بردارهای پیشرفت به سوی سوسیالیسم باشند. [بنظر آنها] اتحادیه گرایی، به هر شکلی، یک نوع ناقص و تغییر شکل یافته آگاهی طبقاتی است، که باید به هر قیمت که شده به آگاهی سیاسی، که در یک حزب آفریده و حفظ می شود ارتقاء یابد. پس پیش از بحث در باره نقش کنونی و توان واقعی عمل صنفی، بجاست که انتقادهای بنیادی نسبت به محدودیت های اتحادیه ها را خلاصه کنیم. این محدودیت ها را می توان در چند سطح مختلف بیان کرد. همه آنها ناظر به چیزی است که می توان آن را پایگاه بنیادی جامعه شناختی اتحادیه ها در جامعه سرمایه داری نامید. محدودیت های اتحادیه ها، محدودیت های ساختی است، محدودیت هائی است که در طبیعت اتحادیه نهفته است.

۱- اتحادیه های صنفی جزء ذاتی جامعه سرمایه داری است، زیرا تجلی فرق میان سرمایه و کار است، فرقی که جامعه [سرمایه داری] را مشخص می کند. به نوشته گرامشی، اتحادیه ها «نوعی سازمان پرولتری اند که مختص زمانی است که سرمایه فرمان روای تاریخ است... بخشی جدا نشدنی از جامعه سرمایه داری که کارکردش در ذات نظام مالکیت خصوصی نهفته است»^۱.

بدین معنی، اتحادیه صنفی به گونه دیالکتیکی هم متضاد سرمایه داری است و هم جزء مکمل آن. زیرا از یک سو، با خواست های دست مزدی خود در برابر توزیع نابرابر موجود درآمدها در جامعه مقاومت می کند، از سوی دیگر، به صرف وجود

۱- L, Ordine nuovo, Turin ۱۹۱۹-۲۰

خویش بر اصل توزیع نابرابر صحه می گذارد که این بنوبه خود مستلزم تأیید اصل مدیریت به عنوان ضدمکمل است. قوت و دوام مفهوم "دو وجهی بودن صنعت" همچون چارچوب تغییرناپذیر عمل صنفی درست در همین جاست. موردی که به کمک آن ایدئولوژی وضع موجود (Status-quo) حالت عادی بودن خود را تثبیت کرده است ناشی از این واقعیت است که اتحادیه ها هیچ گونه دورنمای سوسیالیستی در خود ندارند. مارکس سوسیالیسم را چنین می دید: از میان برداشتن جامعه طبقاتی بدست پرولتاریا، و از این راه از میان برداشتن وی بدست خویش. این بُعد نابودی خود بدست خویش در اتحادیه صنفی وجود ندارد. اتحادیه صنفی به عنوان نهاد با وجود جامعه استوار بر تقسیم طبقاتی سر ستیز ندارد بلکه بیشتر بیانگر آنست. از این رو اتحادیه های صنفی هرگز بخودی خود نمی توانند به عنوان بردارهای پیشرفت به سوی سوسیالیسم، مطلوب باشند؛ آنها بنابر ماهیت شان با سرمایه داری جوش خورده اند. می توانند درون جامعه دادوستد کنند. ولی نمی توانند جامعه را دگرگون سازند.

۲- اتحادیه صنفی اساساً عبارتست از نمایندگی عملی طبقه کارگر در محل کارش. از لحاظ صوری اتحادیه های صنفی انجمن های داوطلبانه اند. ولی در عمل بیشتر به انعکاس هائی نهادی از محیط شان شبیه اند. عضو شدن اجباری در اتحادیه که امروز کارفرمایان نیر غالباً مدافع آنند. به چیزی رسمیت بخشیده که به هر صورت گرایش خودجوش اتحادیه گرایی بود. اگر سازمان اتحادیه صنفی از مرزبندی های طبیعی صنعت نوین پیروی نمی کند نه از آن روست که بدلیلی استراتژیکی تصمیم آگاهانه ای برای فراتر رفتن از آن مرزبندی ها گرفته باشد، بلکه این وضع بازمانده الگوی «طبیعی» پیشینی است که همچون يك لایه زمین شناسی به دوره صنعتی نوین انتقال یافته است. نیروی بازدارنده در سازمان اتحادیه صنفی تا به این حد است. صنایع انگلستان با آن اتحادیه های کوچک پیشه وری بشمارش و اتحادیه های پیوندی سرتاسری اش، پر از چنین نابهنگامی هاست. این نابهنگامی ها نه نشانه آماج گیری

به سوی آینده، که ویژگی هر جنبش انقلابی است، بلکه همانا نشانه فرمانروایی ایستای گذشته بر اکنون است. بدین ترتیب اتحادیه صنفی رنگ طبیعی محیط زیر نفوذ سرمایه و محدوده کارخانه را به خود می گیرد. اتحادیه ها بازتاب منفعل سازمان نیروی کارند. در عوض حزب سیاسی گسست از محیط طبیعی جامعه مدنی است، اجتماع قراردادی داوطلبانه ای است که در مرزبندی های جامعه تغییر ساختی ایجاد می کند در حالی که اتحادیه در رابطه ای یک به یک، به این مرزبندی ها می گروید. همچنان که لنین و گرامشی همواره تأکید کرده اند حزب انقلابی بیش از طبقه کارگر را در بر می گیرد؛ حزب انقلابی در برگیرنده عناصر طبقه میانین و روشنفکر است که هیچ پیوند ناگزیری با جنبش سوسیالیستی ندارند. پیوند آنها، برخلاف جهت ساخت اجتماعی، با فعالیت خود حزب انقلابی آفریده می شود. پس، تنها حزب سیاسی است که می تواند مظهر مجسم نفی حقیقی جامعه موجود و برنامه سرنگون ساختن آن باشد. در تاریخ تنها این نیروی نفی کننده است.^۲

۳- وابستگی درونی اتحادیه صنفی به متن نظام اجتماعی، نتیجه عملی مهمی دارد. کاری ترین سلاحش علیه سیستم غیبت ساده یعنی اعتصاب است که کناره گیری از کار می باشد. کارگر گشتن این شکل عمل، فی نفسه بسیار محدود است. این نوع عمل می تواند به دست مزد بیشتر، بهبود شرایط کار، و در موارد نادری به اخذ برخی حقوق قانونی بینجامد. ولی هیچگاه نمی تواند یک رژیم اجتماعی را سرنگون سازد. اعتصاب به عنوان سلاح سیاسی تقریباً همیشه بسیار بی اثر است. تاکنون هیچ اعتصاب عمومی پیروزمند نبوده است. دلیلش این است که [بر پا ساختن] سوسیالیسم نیاز به تسخیر قدرت دارد که عبارتست از حداکثر مایه گذاری در عمل، نوعی مشارکت فوق عادی تهاجمی در سیستم که سیستم را از میان برمی دارد و نظم اجتماعی نوینی می آفریند. و حال آن که اعتصاب عمومی خودداری از عمل است نه

^۲ - رجوع کنید به مقاله «پری اندرسن»: Origins of the present crisis در کتاب

Towards socialism, Fontana, ۱۹۶۵.

یورش به سرمایه داری. اعتصاب عمومی حتی در برخی موارد طبقه کارگر را در يك بحران سیاسی از حرکت بازمی دارد و این در حالی است که درست بسیج سریع طبقه علیه حمله احتمالی ارتجاع ضرورت دارد: برای نمونه، در يك شهر بزرگ هرگونه فلج وسائل نقلیه عمومی تظاهرات توده ای سریع را غیرممکن می سازد- در حالی که هیچ اثری بر درجه تحرك عمل سرکوبگرانه ارتش ندارد.^۳ به عبارت دیگر اعتصاب عمومی می تواند ضد- کارآمدی باشد. اعتصاب اساساً يك سلاح اقتصادی ست که چنانچه در زمینه ای به کار گرفته شود که برای آن ساخته نشده دودش به آسانی در چشم کسانی می رود که از آن استفاده می کنند. از آنجا که ماهیت اقتصاد همچون يك سیستم، در نهایت مسئله ائی سیاسی است می توان گفت که اعتصابات، حتی در پیکارهای اقتصادی، فقط يك کارائی نسبی دارند و نه مطلق. این نیز یادآوری دیگری است که اتحادیه های صنفی [هیچگاه] نمی توانند موجودیت سرمایه داری را به عنوان يك سیستم اجتماعی به خطر اندازند.

۴- اتحادیه صنفی بخودی خود فقط آگاهی رسته ای یا صنفی ایجاد می کند. گفته لنین در باره این محدودیت در کتاب «چه باید کرد» به اندازه ای روشن و دقیق است که تاکنون هیچ کس به طور جدی در آن تردید نکرده است. خصلت صنفی آگاهی اتحادیه ها نه ناظر به «لغو نظامی اجتماعی است که ندار را مجبور به فروش خود به دارا می کند» و نه ناشی از ماهیت عمل اتحادیه صنفی یا هدف آن که «بدست آوردن مزایای بیشتر برای فروش نیروی کار»^۴ است. این آگاهی، پایه سیاسی فرهنگی دارد. اتحادیه های صنفی فقط نماینده طبقه کارگر است در حالی که يك جنبش

^۳- نمونه کلاسیک توسل به اعتصاب عمومی جهت مقابله با کودتای نظامی که رژیم Goulart را سرنگون ساخت در سال ۱۹۶۴ در ریودوژانیرو Rio de Janeiro اتفاق افتاد. اعتصاب عمومی صرفاً منجر بدین شد که کارگرانی که در منطقه های حومه ای شهر زندگی می کردند نتوانند به درون شهر بیایند و علیه توطئه کودتا بسیج شوند.

^۴- لنین «چه باید کرد»

انقلابی- یک حزب- بیش از این نیاز دارد: جنبش انقلابی باید در برگیرنده روشن فکران و عناصر خرده بورژوا یعنی تنها کسانی که می توانند تنوری لازم برای سوسیالیسم را ارائه دهند نیز باشند.

تاریخ همه کشورها شاهد آن است که طبقه کارگر با اتکاء صرف به خویش تنها قادر به بسط آگاهی سندیکانی، یعنی پی بردن به ضرورت هم پیوندی در اتحادیه ها، پیکار با کارفرما، واداشتن دولت به گذراندن این یا آن قانون لازم و غیره است- در حالی که نظریه سوسیالیسم از تنوری هائی فلسفی، تاریخی و اقتصادی پدید آمد که بدست نمایندگان با فرهنگ طبقات دارا، یعنی روشنفکران، پرداخته شده بود. بنیادگذاران سوسیالیسم علمی، مارکس و انگلس، نیز از لحاظ جایگاه اجتماعی متعلق به روشنفکران بورژوازی بودند^۰.

بدین معنی، فرهنگ در جامعه سرمایه داری حق ویژه لایه ای ممتاز است: فقط هنگامی که عده ای از اعضاء این لایه ها به آرمان طبقه کارگر بگروند است که جنبش انقلابی می تواند زاده شود. زیرا بدون تنوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد. پایه جامعه شناختی اتحادیه های صنفی بیش از آن محدود است که جنبش سوسیالیستی بتواند بر آن استوار شود. این اتحادیه ها به خودی خود ایجاد کننده چیزی جز آگاهی صنفی نیستند^۱.

درون گرانی موجود در جنبش کنونی اتحادیه های صنفی انگلستان، که بسیار شگفت انگیز است، نشانه طبیعی صنفی گرانی این جنبش می باشد. این درست برابر نهاده دیدگاه عام گرانی است که آگاهی سوسیالیستی را مشخص می کند.

آگاهی طبقه کارگر نمی تواند آگاهی به راستی سیاسی باشد مگر آن که کارگران بیاموزند که در برابر همه و هر گونه نمونه خودکامگی،

^۰ - همانجا

^۱ - رجوع کنید به مأخذ ذکر شده در زیرنویس شماره ۲.

ستم، زور و سوء استفاده، صرفنظر از این که چه طبقه ای قربانی آن باشد عکس العمل نشان دهند... آگاهی طبقه کارگر نمی تواند آگاهی به راستی طبقاتی باشد مگر آن که کارگران براساس حقایق سیاسی مشخص و موضعی بیاموزند که هر طبقه دیگر اجتماعی را در همه اشکال زندگی معنوی، اخلاقی و سیاسی اش مورد مشاهده قرار دهند... کسی که توجه، مشاهده و آگاهی طبقه کارگر را تنها و یا به طور عمده به خود وی متوجه سازد سوسیال دمکرات نیست، زیرا خودشناسی طبقه کارگر به نحوی ناگسستنی فقط نه به درک تنوریکی روشن- و یا درست تر بگوئیم نه به درک بطور عمده تنوریکی - بلکه همچنین به درک عملی مناسبات موجود مابین همه طبقات جامعه نوین مربوط است که خود از تجربه زندگی سیاسی بدست می آید.^۷

ناگفته پیداست که جهان اتحادیه صنفی چنین ادراکی را به دست نمی دهد.

۵- توان قدرت اتحادیه های صنفی تنها توانی رسته ای است و نه عام. در جامعه سرمایه داری هیچ گونه برابری میان قدرت «مدیریت» و «کار» وجود ندارد، زیرا کار عنصر تبدیل ناپذیری است که تنها می توان از آن کناره گرفت. (یا در بهترین مورد می توان از آن، مثلاً برای اشغال کارخانجات استفاده کرد) در حالی که سرمایه پول است- یعنی يك رسانه تبدیل پذیر عام قدرت که می توان آن را به اشکال گوناگون «نقد» کرد. سرمایه می تواند به آسانی به کالدهای گوناگون در آید: کنترل رسانه های همگانی [روزنامه، رادیو، تلویزیون...]، منابع لازم برای بستن کارخانه، پشتیبانی عملیات تبلیغاتی، صندوق مالی برای آموزش و پرورش خصوصی، کمک های مالی برای حزب سیاسی، بودجه برای تأمین اسلحه در بحران اجتماعی (در امریکا در دهه سی ۱۹۳۰- استفاده از آدمکشان بسیار معمول بود)، و غیره و

^۷ - لنین «چه باید کرد».

غیره^۸. البته اتحادیه های صنفی نیز مقدار معینی سرمایه جمع می کنند؛ اگر چنین نمی کردند هرگز نمی توانستند در پیکار اعتصابی دوام بیاورند. همچنین می توانند به احزاب سیاسی کمک مالی کنند، چنانکه در انگلستان به حزب کارگر کمک می کنند. ولی این فرعی است و با منابعی که طبقه دارا در اختیار دارد قابل قیاس نیست. قدرت اساسی اتحادیه ها در نظارتی است که بر نیروی کار دارند، و این بخصوص سلاح محدود و انعطاف ناپذیری است. یک حزب سیاسی مارکسیستی را می توان، در عوض، درست همچون کوششی جهت آفرینش یک توان چند ظرفیتی برای عمل انقلابی تصور کرد، توانی که بتواند در چند زمینه مختلف- انتخابات، تظاهرات، تحریم، تهییج، آموزش سیاسی، قیام و غیره و غیره- جابجا سریعاً ابراز وجود کند. حزب سیاسی بنا به ماهیتش انعطاف پذیر و چند وجهی است در حالی که اتحادیه صنفی پا بسته و بی حرکت است.

بررسی تجربه های تاریخی که در آنها عمل صنفی فراتر از حدود خواست های دست مزدی رفته است این را ثابت می کند. جالب توجه است که در این بررسی ها، جنبش اتحادیه ای، خواه دیدگاهش «رفرمیستی» باشد خواه انقلابی، در عمل روی هم رفته با همان محدودیت های ساختی روبروست. این محدودیت ها اقدامات جسورانه ای را که منبع الهام شان کاملاً متفاوت بوده غالباً به همان شکست محکوم ساخته است.

^۸- رجوع کنید به کتاب john steuben به نام strike strategy - بهترین گزارش در باره مبارزه علیه آدمکشان و جنگ صنعتی توسط کارفرمایان. این بهترین مأخذی است که برای استفاده اعتصاب کنندگان تاکنون نگاشته شده است.

دست اندازی به حیطة نظارت

این عبارتست از استراتژی پیشروی گام به گام در سطح کارخانه، برای کسب امتیازهای موضعی ویژه از دست مدیریت. در مورد استخدام و اخراج، تقسیم اضافه حقوق، سرعت کار، توزیع مقدار کار، و غیره و غیره. این استراتژی، نسبتاً واقع بینانه ترین استراتژی «سیاسی» اتحادیه صنفی است که از سوی سوسیالیسم گیلد (Guild) - جنبش رفرمیستی در انگلستان در طول جنگ جهانی اول و سال های بلافاصله بعد از جنگ - اتخاذ شده بود. سوسیالیست های گیلد هرگز نتوانستند در صنایع مهندسی - جایی که کوشش اصلی خود را متمرکز کردند - برنامه خود را به کارفرمایان تحمیل کنند. در نخستین سال های بیست (۱۹۲۰) جنبش آنها از بین رفت بی آنکه که از خود اثری به جای بگذارد. در سال های شصت (۱۹۶۰)، جنبش سندیکایی ایتالیا کوشید که نوع انقلابی همین استراتژی را پیش برد. پیمان نامه سال ۱۹۶۲ کارگران فلزسازی احتمالاً معروف ترین نمونه این سیاست بود. نتایج آن تاکنون مایوس کننده است.

توازن نیرو در هر موسسه سرمایه داری به اندازه ای نابرابر است که - بدون دخالت موازی حزب یا دولت - هیچ اتحادیه ای نمی تواند امیدوار باشد که در زمینه مدیریت امتیازهای عمده از کارفرمایان بگیرد. نمونه های نادری که در آنها اتحادیه ها حقوق نظارتی قابل توجهی دارند دلیل این مدعاست: عملاً در تك تك آنها، این کنترل با پشتیبانی سیاسی دولت بدست آمده است. این کنترل غالباً در صنایع دولتی شده بوده است. مانند راه آهن برزیل (تا سال ۱۹۶۴) و معادن قلع بولیوی (تا سال ۱۹۶۵). «دست اندازی به حیطة نظارت» افسانه نیست. ولی فقط وقتی ممکن است که اتحادیه از پشتیبانی عامل مافوق - اتحادیه ی توانایی برخوردار باشد.

اشغال کارخانه ها

این، ظاهراً تجاوزکارانه ترین شکل عمل ممکن در محل کار است که هم به ابتکار اتحادیه رخ داده است و هم بدون آن. اقدام اتحادیه های پرونیستی آرژانتین در تابستان ۱۹۶۴، موسوم به طرح دولوچا (Delucha) از کوشش های رفرمیستی اخیر بود که در آن اشغال کارخانه ها همچون سلاحی برای بدست آوردن یکسری خواست های اقتصادی و قانونی (دست مزد بیشتر و حق بازنشستگی، لغو محدودیت های گوناگون بر فعالیت سیاسی) به کار گرفته شد. این برنامه با آنکه بیش از پانصد هزار کارگر به کارخانه هاشان یورش بردند، عده ای را به گروگان گرفتند، دروازه ها را سنگربندی کردند غیره و غیره به جانی نرسید.

اشغال خودجوش و غیراتحادیه ای کارخانه ها در فرانسه در دوره حکومت «جبهه مردمی» (۱۹۳۶ و دوباره در سال ۱۹۳۸) و در ایتالیا پس از جنگ جهانی اول (تورین ۲۹-۱۹۱۹) روی هم رفته دچار همین سرنوشت شد. اینها به راستی جنبش های انقلابی مقدماتی (Proto-revolutionary) بودند، ولی در هر يك از آنها وقتی روشن شد که هیچ افق سیاسی که بتوان از آن سربرآورد وجود ندارد جنبش عزم خود را از دست داد. زیرا اشغال کارخانه يك عمل کاملاً سمبلیک است؛ اشغال کارخانه به هیچ وجه تسخیر آن نیست. کارگران در هیچ يك از اشغال ها نتوانستند کارخانه را به راه اندازند و بدین وسیله کنترل آن را عملاً بدست گیرند. چنین کاری در صنعت نوین که در آن، سرمایه در گردش برای به راه انداختن هرگونه تأسیسات صنعتی ضروری است طبیعتاً غیرممکن است. اشغال کارخانه ها در عمل چیزی نیست جز شکل دراماتیکی از اثبات قدرت کارگران در محل کار: حضور توده ای کارگران در صحن کارخانه تجلی سمبلیک این امر است که کارخانه به حق متعلق به آنان- به مولدین می باشد. ولی این مدعا با اشغال کارخانه به حقیقت نمی پیوندد. فقط قانون بنیادی اتحادیه گرانی- قدرت تنها در غیاب است- در حقیقت توسط این استثناء: حضور پرخروش ولی بی توان- تأکید می شود.

اعتصاب عمومی

همانند موارد بالا، این مورد نیز می تواند شکل رفرمیستی یا انقلابی به خود گیرد. اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ در بریتانیا جنبشی دفاعی در برابر تنزل دست مزد بود- یعنی کمترین خواست رفرمیستی قابل تصور. اعتصاب با روحیه ای پریشان و فوق العاده قانونی رهبری شد و به سرعت و به طور قاطع شکست خورد. (محدودیت های سلاح اعتصاب، به عنوان فقط دست از کار کشیدن، هیچگاه به این روشنی نشان داده نشده است: چند میلیون کارگر سرکار حاضر نمی شدند، و تنها توصیه ای که شورای عمومی توانست به آنان کند این بود که ورزش کنید- اغلب در معیت افراد پلیسی که مأمور سرکوبی اعتصاب شان بود^۱). نقطه مقابل این رخداد با وقار گردباد انقلابی سال ۱۹۰۵ بود، یعنی هنگامی که يك اعتصاب عمومی خودجوش و سازمان نیافته در سرتاسر امپراطوری تزاری، از ورشو تا شینتا، گسترش یافت. در این مورد، شرایط تاریخی به طور استثنائی مساعد بود: رادیو و اتومبیل هنوز وجود نداشت، ابعاد امپراطوری اهمیت ویژه ای به راه آهن می بخشید، از این رو فلج کامل ارتباطات با اعتصاب کارگران چاپخانه و راه آهن امکان پذیر بود. با پیوستن شورانگیز کارمندان دولت به جنبش، به هم ریختن ماشین دولتی آغاز شد. «نه تنها کارخانه ها بلکه مغازه ها، مدرسه ها، بیمارستان ها، دادگاه ها و اداره های دولتی هم بسته بودند... پلیس قدرت دخالت نداشت- در حقیقت برخی از آنها پنهان شده بودند... در بحبوحه جوش و خروش این شورش توده ها، مکانیسم زندگی شهری روسیه کاملاً متوقف شده بود^۱».

اگر تاکنون اعتصاب عمومی شانس پیروزی انقلابی داشته همین اعتصاب عمومی سال ۱۹۰۵ بود. ولی وقتی گرسنگی و یأس اعتماد به نفس توده ها را به تدریج خرد

^۱- کتاب General strike توسط julian symon.

^۱- کتاب The Twilight of Imperial Russia، تألیف R.D.charques.

کرد حتی این انفجار پرتوان نیز کم کم محو شد، و وقتی در ماه اکتبر روشن شد که این يك بن بست استراتژیکی است بازگشت به سرکار آغاز گشت. در آخرین لحظات اعتصاب بلشویك ها متوجه شدند که باید با قیام مسلحانه، یعنی ضددیالکتیکی اعتصاب عمومی، از آن سبقت گیرند. کوشش قهرمانانه ای برای تسخیر مسکو شد، ولی واحدهای نظامی قیام را سرکوب کردند. اما این درس، بلشویك ها را قادر ساخت که دوازده سال بعد پیروز شوند.

کوشش های بسیار دیگری برای کاربرد اعتصاب عمومی همچون سلاح اقتصادی- سیاسی صورت پذیرفته است. بی شك در يك بحران سیاسی اتحادیه های صنفی در ترکیب با اشکال عملی مکمل- پیکارهای خیابانی، انتخابات، قیام، و غیره و غیره- می توانند نقش مهمی را ایفاء کنند: سرنگونی رژیم نو مستعمره یولو (youlou) در کنگو براز اویل (CongoBrazzaville) در سال ۱۹۶۳ نمونه خوبی است. ولی اتکاء صرف به اعتصاب عمومی تقریباً در همه موارد به شکست محکوم شده است. دلیل اساسی اش روشن است: توقف هر اندازه هم ابعادش گسترده باشد با جایگزینی يك نظام اجتماعی توسط نظام دیگر برابر نیست.

جا به جانی نقش ها: احزاب و اتحادیه ها

پس، محدودیت های اتحادیه گرانی بنیادی است. تنوری سوسیالیستی بطور سنتی تأکید کرده است که این محدودیت ها باید از طریق پراتیک حزب سیاسی از میان برداشته شوند. در سال ۱۹۰۰ نلین این نظر را قاطعانه بیان کرد:

از نظر سوسیالیست ها پیکار اقتصادی هم چون پایه نی است برای سازمان دادن کارگران در یک حزب انقلابی، برای تقویت و تکامل پیکار طبقاتی علیه کل سیستم سرمایه داری، ولی اگر به پیکار اقتصادی هم چون چیزی خودبسنده نگریسته شود آنگاه هیچ چیز سوسیالیستی ندارد. در تاریخ کلیه ی

کشورهای اروپای نه تنها اتحادیه ی صنفی سوسیالیستی بلکه همچنین اتحادیه صنفی ضدسوسیالیستی هم داشته ایم. کمک به پیکار اقتصادی پرولتاریا کار سیاست مدار بورژواست. کار سوسیالیست عبارت است از تبدیل پیکار اقتصادی در جهت کمک به جنبش سوسیالیستی و پیروزی حزب سوسیالیستی انقلابی.

سرنگونی سرمایه داری تنها بدست یک حزب انقلابی انجام پذیر است و نه بدست اتحادیه ی صنفی. مع الوصف امروزه در انگلستان و تا حدی در سایر کشورهای اروپای غربی تغییر مهمی رخ داده است: رابطه ی میان اتحادیه ها و احزاب. میان پیکار اقتصادی و سیاسی بطور تجربی وارونه شده است. به گفته ی تان نیرن (Nairn)

بار دیگر- پس از یک دروه ی طولانی که در آن حزب سیاسی در مرکز پهنه ی پیکار بود- اتحادیه های صنفی در صف مقدم پیکار طبقه ی کارگر جای گزیده است: محل های به قاعده نی که جایگاه شان همه چیز دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد.^{۱۱}

این چگونه پیش آمده است؟ دلایل کسوف کنونی حزب سیاسی در زمینه های سوسیالیستی، و سر برآوردن اتحادیه های صنفی همچون گردباد پیکار طبقاتی چیست؟ روشن است که کوشش کنونی در بریتانیا برای در هم کوبیدن استقلال اتحادیه های صنفی توسط وضعیت تاریخی ویژه نی تعیین شده است: بحران معاصر امپریالیسم بریتانیا، کوشش در جهت حل بحران به خرج طبقه ی کارگر، در آمدن «حزب کارگر» در نقش اعتصاب شکن آشکار.

^{۱۱} - رجوع کنید به مقاله «ماهیت حزب کارگر» در کتاب Towards Socialism

گویا بریتانیا تنها نمونه‌ی مفرط از این نوع گرایش‌های عام در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است. حزب سیاسی انقلابی یک روبنای غیرطبیعی و قراردادی است. یک سازمان داوطلبانه است که در جهت مخالف گرایش جاری جامعه ایجاد می‌شود. حزب، درست از این رو که در ماهیت سیستم اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری نهاده نیست، می‌تواند آن را قاطعانه از میان بردارد. ساخت آغازین حزب رو به آینده دارد: از اینروست که می‌تواند جامعه را سراپا انقلابی سازد. ولی عکس این نیز درست است. از آن جا که حزب بیشتر [از اتحادیه‌ی صنفی] «مصنوعی» است و توسط شرایط اجتماعی تولید و تجدید تولید نمی‌شود می‌تواند درسته در جامعه تحلیل رود تا آنجا که اصلاً به عنوان یک نیروی انفکاک‌ی وجود نداشته باشد. هر جا که پیکار سیاسی جامعه‌ی سرمایه‌داری برای مدتی پهنه‌پیروزی ناسزاوار بورژوازی شده است. همانند بریتانیا و آلمان غربی امروزی. یعنی جاهانی که «وحدت کلمه» یکنواخت (monolithic Consensus)، نفوذ هرگونه‌ی گزینه‌ی گزینسه‌ی سوسیالیستی را در سطح ملی منتهی می‌سازد. احزاب سنتی چپ صرفاً تبدیل به کارگزاران وضع موجود می‌شوند. درجه‌ی انحطاط آن‌ها معادل عکس توان‌شان برای دگرگونی اجتماعی است.

در عوض، اتحادیه‌های صنفی هیچگاه نمی‌توانند به والاترین سطح فعالیت یک حزب سیاسی نائل آیند. و باز، درست به همان دلیل، اتحادیه‌ها هیچگاه به نازل‌ترین سطح فعالیت یک حزب سیاسی. به کلی جذب شدن در سیستم. سقوط نمی‌کنند. زیرا کارکرد آنها ریشه در سازمان طبیعی خود سرمایه‌داری دارد. در بازار کار. نتیجه این است که کرخت کردن و از میان برداشتن کامل اتحادیه‌ها دشوارتر است، زیرا اینها خودبه‌خود از بطن خود سیستم اقتصادی

بر می آیند. تا زمانی که طبقات وجود دارند- و دیگر همه می پذیرند که امروزه در غزب طبقات به همان اندازه گذشته وجود دارند^{۱۲}- تعارض طبقاتی هم خواهد بود. هر جا که بازتاب سیاسی این تعارض وجود نداشته باشد. ابتدائی ترین شکل آن- پیکار اقتصادی- است که زنده خواهد ماند. این آخرین کانون پیکار طبقاتی، عارضه ی همیشگی جامعه نی است که خود را وقف افسانه ی هماهنگی جامعه ی بی طبقه و صلح اجتماعی کرده است. حتی امروزه نیز اعتصابات، رسوایی ایدنولوژیک سیستم است. لکن، اخیراً نیازهای اقتصادی فوری و ضروری لزوم از میان برداشتن عملی اتحادیه های صنفی را مطرح ساخته است. نیازهای سرمایه داری نوین- لزوم کنترل تورم، برنامه ریزی درازمدت، گسترش بازارهای خارجی- به حمله ی سیاسی علیه استقلال اتحادیه های صنفی در چند کشور غربی منجر شده است. این حمله در بریتانیا در مقایسه با کشورهای غربی دیگر بیشتر پیش رفته است و امروز جنبش اتحادیه های صنفی بریتانیا با بزرگترین خطر در تاریخش مواجه است. بسیج منظم کنونی برای درهم شکستن اتحادیه های صنفی همچون یک نیروی مستقل به گونه ی کاملاً قاطعانه نی ارزش خلاق و نقش غیرقابل جایگزین شان را در یک جنبش سوسیالیستی نشان می دهد. حال که حدود خارجی عمل اتحادیه ها را نشان دادیم لازم است که ارزش ویژه و میزان کارآئی اش را در زمینه ی خودش مطرح کنیم. این که چه چیزهایی در پیکار

^{۱۲} - رجوع کنید به مقاله:

کنونی میان دولت و اتحادیه ها در معرض خطر است از این طریق روشن خواهد شد.^{۱۳}

۱- امروزه اتحادیه های صنفی دیگر قادر نیستند که سهم دستمزدها را در درآمد ملی به اندازه ی معتابهی افزایش دهند. همه بررسی های سال های اخیر نشان داده است که نسبت کل «سود- اجاره- بهره» به کل دست مزد در انگلستان و سایر کشورهای سرمایه داری در طول چند دهه گذشته به طور متوسط ثابت مانده است. این واقعیت شگفت انگیز نیست: این، نتیجه ی ضروری ساخت قدرت در یک جامعه ی سرمایه داری است. و فقط وقتی تغییر می یابد که یک انقلاب سیاسی خود این ساخت را براندازد. این بدان معنی نیست که عمل اتحادیه ی صنفی برابر با کار بی سرانجام سیزیف (و صخره اش) باشد. بلکه برعکس، فشار اتحادیه صنفی برای دست مزد

^{۱۳} - البته اتحادیه های صنفی باید استقلال خود را در سوسیالیسم نیز حفظ کنند. لنین در دهمین کنگره حزب در سال ۱۹۲۱ در بحث معروف با تروتسکی و بوخارین در باره این مسأله مؤکداً از حقوق اتحادیه های صنفی دفاع می کند. وی معتقد بود که اتحادیه های صنفی باید در دفاع از کارگران هم مقابل سیاست های ویژه دولت، سیاست هائی که از سازش های سیاسی میان منافع طبقه کارگر و دهقان نتیجه می شود، و هم مقابل خودسری دیوانسالارانه در تحقق سیاست های دولت آزاد باشند. از دیدگاه تئوریک، فرض بر این است که سوسیالیسم نه يك پراتیک یکتاگرایانه بلکه هم از لحاظ نهادی و هم از لحاظ عملی نوعی وحدت در کثرت است. لیکن، ماهیت اتحادیه های صنفی در يك جامعه سوسیالیستی در مقایسه با جامعه سرمایه داری تا اندازه ای فرق می کند (لنن آنها را همچون، سازمان های آموزش و پرورش...مدرسه های تعلیم شیوه های اداره، مدرسه های مدیریت، «مدرسه های کمونیسم» تشریح کرده است) که در اینجا از بحث پیرامون این پرسش مهم صرفنظر شده است. کتاب ایساک دیوچر (saac Deutscher) به نام، soviet Trade Unions, London, ۱۹۶۰ شامل توضیحات قابل تحسینی در باره مباحثه اتحادیه صنفی در روسیه سال های بیست (۱۹۲۰) است.

بیشتر باعث افزایش باروری می شود، از این رو سهم ثابتی از تولید خالص ملی، سطح زندگی بهتری برای طبقه کارگر فراهم می سازد^{۱۴}. این همان «پایگاه» به سختی ساخته شده‌ی است که حاصل مقاومت طبقه کارگر در سیستمی با استمار دائمی و شدید می باشد. درست همین پایگاه امروز در معرض خطر است. کوشش جهت دست بند زدن به اتحادیه‌ها کوششی است برای بدست آوردن سهمی بیشتر از درآمد ملی برای سود در مقایسه با دستمزد- و تحمیل تنزل نسبی درآمد به طبقه‌ی کارگر. در انگلستان، هزینه‌ی گزاف سیستم امپراطوری پوسیده- چه از لحاظ نظامی و سیاسی و چه از لحاظ مالی- این را برای طبقه‌ی مسلط جالب‌ترین چاره سیاسی کرده است. از این رو اگر سازمان‌های صنفی طبقه‌ی کارگر را از چنگش به در آورند این طبقه با شکست و پس روی تاریخی مواجه خواهد بود.

۲- اتحادیه‌های صنفی اسلحه‌پیکار اقتصادی است، که اساساً برای عمل سیاسی تهاجمی مناسب نیست. این بدان معنی نیست که اتحادیه‌ها هیچ اهمیت سیاسی ندارند. هیچ چیز بیشتر از این نمی تواند از واقعیت دور باشد. هویت اجتماعی- سیاسی طبقه کارگر اروپایی نخست در اتحادیه‌های صنفی اش متجلی است. فقط از طریق نهادهای دستجمعی اش است که طبقه‌ی کارگر وجود خود را همچون یک طبقه تجربه می کند، و اساسی‌ترین این نهادها اتحادیه‌ی صنفی است. طبقه‌ی کارگر در خارج از این نهادهای تاریخی خود

^{۱۴}- این نافی آن دروه‌های تاریخی نیست که در آنها کمبود [نیروی] کار و رقابت متقابل سرمایه‌داری می تواند همان اثر را داشته باشد حتی زمانی که جنبش اتحادیه‌ای به زنجیر کشیده شده است. برای نمونه، اقتصاد آلمان دوران نازی. ولی در دراز مدت، فشار اتحادیه‌های صنفی برای اشغال کامل بوده است که از طریق نظارت دائمی بر رشد قدرت تولیدی مانع رکود اقتصادی شده است.

هویتی کاملاً بی اثر دارد، غیرقابل نفوذ حتی نسبت به خودش. طبقه ی کارگر از طریق شغل، آداب و رسوم، و فرهنگش از بقیه جامعه جداست ولی گروه جوش یافته نی^{۱۰} که قادر به هر عمل اجتماعی باشد نیست. برای آن که قادر به چنین عملی شود باید هم چون یک طبقه، به خود آگاه باشد. و فقط در سازمان معینی است که می تواند چنین شود، سازمان هائی که علیه خود سیستم اجتماعی می آفریند، علیه سیستمی که خود در آن مندرج است. وجود صرف اتحادیه ی صنفی، صرف نظر از این که درجه ی سازشکاری رهبران اتحادیه چه اندازه باشد، عملاً مبین شکاف پرنشدنی میان سرمایه و کار در یک جامعه ی مبتنی بر بازار است، اتحادیه ی تجسم پاسخ منفی طبقه ی کارگر به ادغام شدنش در سرمایه داری بر مبنای اصول آن است. از این رو اتحادیه های صنفی همه جا ایجادکننده ی آگاهی طبقه ی- کارگر است. یعنی هوشیاری در مورد هویت جداگانه ی پرولتاریا همچون یک نیروی اجتماعی با منافع صنفی ویژه ی خود. این با آگاهی سوسیالیستی- یعنی دید و اراده ی تفوق طلب برای آفرینش سازمان اجتماعی نوین که تنها یک حزب انقلابی می تواند آن را بیافریند- برابر نیست. ولی این یک، گامی ضروری به سوی دیگری است. حتی در غیرسیاسی ترین اتحادیه های صنفی شواهد تجربی روشنی برای این نقش سیاسی «تدارکی» می توان یافت. اگر بتوان دلیل وفاداری انتخاباتی دو سوم طبقه ی کارگر انگلستان به حزب کارگر را به یک عامل تنزل داد، این عامل همانا عضو بودن اتحادیه ها در حزب کارگر است. در اینجا اتحادیه ها به روشنی واسطه نی است که حزب هویتش را از طبقه

^{۱۰}- برای توضیح در باره مفهوم «گروه جوش یافته» رجوع کنید به مقاله A Review

بدست می آورد؛ یک سوم دیگر طبقه که به حزب محافظه کار رأی می دهد
اکثراً عضو اتحادیه نیست. جز این جنبه از هیچ لحاظ اجتماعی قابل ذکری با
دوسوم بقیه فرقی ندارد. منطق این پیوند سنتی امروزه آشکارا خود مسئله نی
است، واقعیتی که پر از نتایج سیاسی بالقوه است. ولی خود پیوند درستی گفته
مارکس را درباره ی رابطه متقابل میان پیکار سیاسی و صنعتی نشان
می دهد:

هدف نهانی جنبش سیاسی طبقه ی کارگر طبیعتاً تسخیر قدرت برای طبقه
است؛ برای این منظور یک سازمان قبلی طبقه ی کارگر طبیعتاً لازم است،
سازمانی که به درجه ی معینی از تکامل رسیده، از درون نیروهای اقتصادی
رشد می کند... همه جا جنبش سیاسی از درون جنبش اقتصادی پراکنده
کارگران سر بر می آورد، جنبش سیاسی طبقه آن جنبشی است که می کوشد
هدف هایش را در شکل عمومی متحقق سازد، آن شکلی که از لحاظ معنی
اجتماعی عام دارای نیروی غیرقابل مقاومت است. هر چند لازمه ی این
جنبش ها درجه ی معینی از رشد سازمانی است اما خود جنبش ها نیز به
نوبه ی خود وسیله نی برای تکامل سازمان یابی است.^{۱۶}

بنابراین آنچه با سلب آزادی جنبش اتحادیه نی در معرض خطر است هویت
و حافظه ی طبقه ی کارگر همچون یک نیروی مستقل می باشد. خطر انقیاد
اتحادیه های صنفی توسط دولت در نهایت خطر از بین رفتن آگاهی طبقه کارگر
(به معنای بالا) است. کوشش در جهت سلب آزادی از اتحادیه ها در تحلیل
نهانی عبارت است از کوششی در جهت آفریدن یک کلیت اجتماعی هندسی و

^{۱۶} - نامه به بلته (Bolte)، ۱۸۷۰

تهی شده. همان تعبیه یکنواخت «جامعه ی یک بعدی» مارکوزه^{۱۷}. اگر قرار است سوسیالیسم آینده‌ئی در بریتانیا داشته باشد باید در مقابل این کوشش مقاومت کرد.

آینده

از هر دیدگاه سوسیالیستی که به جنبش اتحادیه ای [انگلستان] بنگریم می بینیم که بسیار ناکامل است. ولی روشن است که این جنبش تنها وقتی می تواند اصلاح شود که حق ابتدائی آزادی وجود را داشته باشد. اگر این را مفروض گیریم باید پرسید: خصلت کنونی اتحادیه گرانی انگلیسی نیاز به چه تغییری دارد؟

۱- پیکارجویی صنعتی

امروزه اکثر اتحادیه های صنفی بریتانیا کهنه و دیوانسالارانه (بورکراتیک) است. آنها از اعتماد بی چون و چرای اعضانشان برخوردار نیستند. شرکت تعداد کمی از اعضا در انتخابات اتحادیه- تنها وسیله صوری که اعضا برای کنترل کارکنان اتحادیه دارند- زبان زد است: دست راستی بودن و میان حال بودن بسیاری از رهبران اتحادیه های صنفی هم علت این وضع است هم معلول آن. مسلماً درست نیست که قانون جبریی به نام «قانون آهنین الیگارش» وجود دارد که به طور اجتناب ناپذیری یک بوروکراسی اتحادیه ای آمرانه می آفریند که در برابر نیازهای اعضایش بی تفاوت است. این مفهوم صرفاً همان چیز است که الوین گولدنر (Alvin Gouldner) «عوارض متافیزیکی بوروکراسی» می نامید^{۱۸}. هیچ دلیل اساسی وجود ندارد که

^{۱۷} - «انسان يك بعدی» لندن، ۱۹۶۴.

^{۱۸} - رجوع کنید به مقاله: The Metaphysical pathos of Bureaucracy

نوشته Alvin Gouldner در کتاب: ۱۹۶۴، usa، Complex Organizations

اتحادیه های صنفی، هر اندازه بزرگ، نتوانند از يك دموکراسی با شرکت وسیع اعضا و متکی بر حق پرس و جوی آنان برخوردار باشند: اینکه اتحادیه ها چنین دموکراسی را معمولاً بدست نمی آورند ناشی از ضرورت های کورسازمان یابی در مقیاس بزرگ نیست بلکه ناشی از محیط سیاسی است که در آن فعالیت می کنند. به عبارت دیگر، فقدان دموکراسی در اتحادیه های صنفی را باید به کمک ماهیت سیستمی فهمید که آنها در آن مندرجند: سرمایه داری.

زیرا در جامعه سرمایه داری قاعده این است که هر نهادی یا رفرمی که برای یا توسط طبقه کارگر ایجاد می شود، می تواند درست از همان راه تبدیل به سلاحی علیه خود طبقه کارگر شود. و مکمل این قاعده این است که طبقه مسلط همواره فشاری در جهت تحقق این هدف وارد می سازد. در اینجا يك بازگشت پذیری اجتماعی دانمی موجود است. دلیلش این است که هر گونه کوشش برای پیش بردن آرمان طبقه کارگر یا بدست آوردن کنترل برای آن، مستلزم بدست آوردن کنترل بر آن، در شکل سازمان های دست جمعی یش، چه از نوع شرکت تعاونی اتحادیه ای و چه از نوع حزب سیاسی، می باشد. شرط صنفی شدن- یا سیاسی شدن- طبقه کارگر آفرینش نهادهائی است که يك جنبه آنها کنترل طبقه است، کنترلی که ضرورت هرگونه عمل انضباط یافته می باشد. البته جنبه دیگر این است که آنها به همان اعتبار در حکم رهائی طبقه نیز هستند. طبقه کارگر فقط وقتی به طور مشخص آزاد است که بتواند علیه سیستمی که وی را استثمار می کند پیکار کند^{۱۹}. و تنها در نهاد های دست جمعی یش می تواند چنین کند: وحدت او قدرتش است، و از این رو آزادیش. ولی درست دقیقاً از آنجا که این وحدت مستلزم سازمان با انضباط است، تسخیر سازمان وی به منظور پایدار ساختن سیستم هدف طبیعی سرمایه داری می شود. سپس سازمان می تواند وسیله مبارزه علیه همان هدف هائی شود که برای

^{۱۹}- برای توضیح این پرسش رجوع کنید به مقاله سارتر (J.P.sartre) بنام:

رسیدن بدان ها ایجاد شده بود. درست این ابهام تبدیل قدرت برای طبقه به قدرت بر طبقه- است که سازمان های کارگری را بهترین سلاح ضدکارگری می سازد، از این رو امروزه بسیاری از اتحادیه های صنفی انگلستان، درست به خاطر فقدان دموکراسی در آنها، نقش عینی وابسته ساختن طبقه کارگر به سرمایه داری را ایفاء می کنند. رهبران اتحادیه ها که با آن شوالیه گری و خان بازی مسخره شان مظهر مجسم این مکانیسم اند به حدی معروف اند که نیازی به بحث در باره شان نیست. این رهبری ها صرفاً بعنوان تسمه های انتقالی سرمایه داری در پرولتاریا عمل می کنند. ولی در ضمن به خاطر ماهیت تناقضدار اتحادیه گرایی- همچون مؤلفه ای از سرمایه داری که نیاز بنابه ماهیتش متعارض با آن است - حتی بدترین اتحادیه ها معمولاً تنها سازمان های انطباق به وضع موجود نیستند. اگر چنین می بودند در دراز مدت با بدست نیارودن بهبودهای اقتصادی، اعضایشان را از دست می دادند. بنابراین غلط است که اتحادیه های صنفی دست راستی را، چنان که معروف است، صرفاً به عنوان «آتش نشان های انقلاب» تلقی کنیم. این اتحادیه ها نقش دوگانه ای دارند، هم اعضایشان را به سیستم زنجیر می کنند و هم برایشان بهبودی های محدودی در چارچوب سیستم بدست می آوردند. در بریتانیا، تقریباً نصف افزایش های دست مزدی واقعی هر سال توسط مذاکرات شورای مرکزی اتحادیه ها بدست می آید.

حال که این را گفتیم باید این را نیز گفت که نصف دیگر افزایش های سالانه دست مزد نه توسط دستگاه های مرکزی اتحادیه های صنفی بلکه توسط پیکارجویی معتمدین محلی- که معمولاً مرزبندی های اتحادیه ها را زیرپا می گذارند و از دستورهای تشکیلاتی اتحادیه سرپیچی می کنند- بدست می آید. امروز در انگلستان نود درصد اعتصابات غیررسمی است. نقش روزافزون معتمدین در پیکار طبقاتی امروزی نتیجه اجتناب ناپذیری فقدان فراخوان پذیری و دموکراسی در اتحادیه های اصلی است. زیرا در جامعه سرمایه داری پیکار طبقاتی را نمی توان کاملاً خفه کرد: پیکار به گونه طبیعی از خود عملکرد سیستم برمی خیزد. هر وقت که کارکرد اتحادیه

صنفي توسط رهبري آن انجام نپذيرد، تعارض ميان سرمايه و كار صرفاً پله به پله از بالا به كارخانه و كف آن جابه جا مي شود و معتمد آن را «به چنگ مي گيرد». اختناق ديوانسالارانه در اتحاديه- كه معلول تسخير آن از بالا توسط محيط سرمايه داري است- روي هم رفته منجر به شورش از پائين مي شود كه كارش بازگرداندن وضعيتي است كه بايد مي بود- اوضاع طبيعي براي پيكاري كه در سرشت سازمان بندي سرمايه داري نهفته است. رشد و پيكارجوني معتمدن نشانه اين فشار بازداشتني است. همه سوسياليسست ها بايد از اين رشد استقبال كنند و از آزادي عمل معتمدن دفاع. تفتيش عقايد بسياري از معتمدن دقيقاً دليل مؤثر بودن پيكار آنها عليه سيستم سرمايه داري و واسطه هابيش در جنبش اتحاديه اي است. ولي اشتباه است كه آنها را همچون برابر نهاده اتحاديه هاي صنفي بگيريم. چيزي كه پديده معتمدن نشان مي دهد اين است كه پيكار براي اتحاديه هاي پيكارجوتر، در درازمدت پيكار براي اتحاديه هاي پيگارجوتر، در دراز مدت پيگار براي اتحاديه هاي دموكراتيک تر نيز مي باشد. البته در کوتاه مدت دموكراتيک ساختن اتحاديه ها، از آنجا كه اعضاي اتحاديه ها غالباً [درجه آگاهي] «سياسي»شان كمتر از رهبرانشان است، ممكن است منجر به از دست رفتن مواضع محلي گروه هاي چپ شود. ولي اين سطح پايين آگاهي، خود معلول نوع رهبري رايج امروزي است- رهبري ميان حال، سلطه جو و نان به نرخ روز خور. آزادي بيشتري براي برخورد نظري در جنبش اتحاديه اي الزاماً طبقه كاركري مي آفريند كه بيشتري متكي به خود است، و از اين رو در دراز مدت بي شك به نفع گرايش هاي پيكارجوي چپ خواهد بود. زيرا روشن است كه براي بدست آوردن افزايش دست مزد از لحاظ صنعتي، پيكارجوني خيلي مؤثرتر از سازش طبقاتي مي باشد. بنا بر اين، رقابت عادلانه و آشكار براي مناصب اتحاديه الزاماً به نفع گرايش هاي چپ خواهد بود.

پس پيكار اقتصادي كه هدف سنتي اتحاديه گراني بوده است امروز بايد با پيكار براي برگرداندن اختيار اتحاديه ها به اعضايشان گره بخورد. هر يك، شرط آن ديگري

است. پیکار برای اتحادیه دموکراتیک و پیکار جو پیکاری است علیه نفوذ و تسلط سرمایه داری در جنبش اتحادیه ای.

۲ - منطق سیاسی

اتحادیه های صنفی از لحاظ تاریخی همواره برای شرایط بهتر فروش نیروی کار چانه زده اند؛ آنها قادر نبوده اند که وجود خود بازار کار را مورد سوال قرار دهند. لیکن امروز رابطه میان پیکار «سیاسی» و پیکار «اقتصادی» تغییر یافته است. پیدایش انگیزه ای دولتی جهت تحمیل یک سیاست در آمدی مرکزیت یافته یکی از مهمترین ویژگی های سرمایه داری معاصر است. اثر این سیاست این است که مجموعه ای از مسائل و اختلافات محلی را بصورت پیکاری در سطح ملی بر سر توزیع اضافه [ارزش] اقتصادی ممکن می سازد. سیاست در آمدی امروزه ماهیت سرمایه داری را بعنوان یک سیستم بالقوه شفاف، به گونه ای که پیش تر از آن هیچگاه نبود آشکار می سازد. بدینسان توزیع خالص اضافه [ارزش] میان کل دست مزد و کل سود می تواند به نحوی بسیار روشن تر و خطاناپذیرتر نمایان شود. بدین معنی مذاکره در باره دست مزد می تواند به خودی خود موردی برای از میان برداشتن «برده داری دستمزدی» گردد. از اینرو به جای خواست های محلی منفرد و پراکنده پیکاری سرتاسری بر سر نحوه توزیع اضافه [ارزش] امکان پذیر می شود.^{۲۰} درستی این نظر در مورد انگلستان، در مقایسه با کشورهای دیگر حتی بیشتر است. زیرا کل وضعیت تاریخی ما امروزه تحت الشعاع کوشش حکومت حزب کارگر برای در هم کوبیدن خواست های اقتصادی اتحادیه های صنفی قرار گرفته است که هدف از آن تأمین مخارج یک موضع گیری سیاسی در حفظ سیستم نظامی و مالی امپریالیسم

^{۲۰} - این تز را Robin Blackburn در مقاله اش به نام «سرمایه داری» در کتاب Towards socialism طرح کرده است.

انگلستان است: حضور در شرق سونز، صدور سرمایه، حفظ اعتبار پوند. اتحادیه های صنفی تنها وقتی می توانند به طور مؤثر پاسخ این حمله را با حمله متقابل بدهند که برنامه های سیاسی دولت را رد کنند، و برای سیاست های سوسیالیستی که قطب مخالف سیاست های دولت است مبارزه کنند. امروز پیکار اتحادیه ای الزاماً يك پیکار سیاسی است. از این پس، این هر دو نوع پیکار حتی بطور موقتی نیز تفکیک ناپذیرند.

آیا این بدان معنی است که اتحادیه های صنفی، صرفنظر از آنچه در بالا گفته شد، می توانند یا باید به عنوان عوامل سیاسی عمل کنند؟ نه. اثر گذاری آنها در زمینه دیگر نیست. عامل جدید این است که امروزه خواست های اقتصادی سنتی آنها چه بخواهند و چه نخواهند، يك بعد سیاسی بلاواسطه دارد. این، «منطق» پیکار صنعتی آنهاست. ولی این منطق تنها توسط يك حزب سیاسی می تواند پیروزمندانه تعقیب شود. پی آمدهای این، امروزه بسیار اساسی است. اکثریت بزرگ اعضاء فعال اتحادیه های انگلستان به «حزب کارگر» وابسته اند- درست همان حزبی که امروزه می کوشد از عمل آنها جلوگیری کند و استقلال شان را در هم کوید. آیا این تناقض عظیم می تواند برای همیشه دوام بیاورد؟ تا کی اتحادیه ها می توانند به پرور کردن جلادشان ادامه دهند؟ تنها آینده می تواند این را پاسخ گوید. ولی روشن است که اگر حزب کارگر روش کنونی اش را به جدیت تعقیب کند عاقبت «روز حسابرسی» فرا خواهد رسید. آنگاه کل مسأله گروه سیاسی جنبش اتحادیه ای از نو طرح خواهد شد. آیا جنبش، شیوه اتحادیه گرانی غیرحزبی «تجارتی» را اتخاذ خواهد کرد؟ آیا گروه سیاسی کنونی اش را تغییر خواهد داد؟ آیا حامی نهادهای سیاسی نوینی خواهد شد، همانگونه که زمانی حامی «حزب کارگر» گشت؟ این پرسش ها، درست بر فراز افق و در پشت هر دعوای صنعتی در انگلستان در انتظار پاسخ است.

پرری اندرسون